

دکتر یونس جعفری

کالج دهلی - هند

## پیر رومی و عارف هندی

برادر عزیز و گرانمایه ام جناب آقای دکتر محمد  
وحید دستگردی سردبیر محترم مجله وزین ارمغان .

« با عرض سلام و درود فراوان و امید این که :

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد

و تشکر و سپاس فراوان از این که در طهران نسبت به خواهرم محبت و پذیرائی کردی و طلب پوزش که چرا در عرض ارادت و نوشتن نامه کوتاهی شد هر چند که بی تقصیرم و امر خیری موجب این قصور شد و آن اینکه یکی از خواهرانم که در آمریکا سکونت دارد به دهلی آمد و در اینجا عروسی کرد و طبق شریعت مقدس اسلامی و آداب و سنن مخصوص آن عقد و ازدواج انجام گرفت .

مقالات شما در ارمغان همیشه مورد علاقه و توجه من بوده و با اشتیاق و ولع آنها را مطالعه می کنم و در آنها عظمت فکر و درجه دانش و مطالعه جناب عالی بیشتر بر من روشن می شود و خوشبختانه نکته ابهامی و جای ایرادی در آنها به چشم نمی خورد و غیر قابل دخل و تصرف است به خصوص مقاله اخیر شما که تحت عنوان « گاندی » نوشته اید سخت مورد توجه من قرار گرفت و

به خصوص از کلمه گیتا که در این نوشته ذکر فرموده‌اید الهام گرفتیم و موجب تحریر مقاله‌ئی شد که به پیوست تقدیم حضورتان می‌نمایم .

بی‌مورد نیست که خاطر نشان سازم اجداد شما خدمات بزرگی به ادب زبان فارسی کرده‌اند و موجب گسترش آن در سرزمین پهناور هند شده‌اند که از آن جمله می‌توانم به چند مقاله در باره اقبال لاهوری و آثار تاریخی هند و غیره که تا چند سال پیش حتی جزء مطالب کُرسی دانشجویان هند بوده اشاره کنم و من در اینجا تلاش میکنم که موجب احیای آنها بشوم و مقاله گاندی را نیز به آنها اضافه نمایم و جزء مطالب درسی و کلاسیک بگنجانم . در ضمن تعداد ۵۰ جلد از مجله محتوی مقاله گاندی که سخت مورد نیاز دانشجویان است برای کتابخانه دانشگاه لازم داریم . همچنین باید یادآوری کنم که در طی جلساتی که اعضای انجمن فارسی کالج دهلی تشکیل می‌دهند مرتباً راجع به شعر و ادب زبان فارسی بحث و اظهار نظر میشود و اعضای انجمن علاقمندند که مجله شما به دستشان برسد و بیشتر در جریان قرار بگیرند لذا اگر بتوانید ترتیبی اتخاذ فرمائید که چنین شود بسیار ممنون و سپاسگزار خواهند شد .

ممنون و متشکر خواهم شد چنانچه مرحمتی فرمائید و دیوان کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی را بانضمام صورت حساب و سیاه پست به آدرس ارسال نمائید: با احترام فراوان - یونس جعفری

گیتا کتاب مقدس هندوها محسوب میشود . این صحیفه که مشتمل بر ۱۸ فصل است از حماسه ملی هند موسوم به مهابارت ( Maha Bharata ) گرفته شده است . مفهوم این داستان چنین است :

افراد يك تیره آریائی نسب که به دودسته تقسیم گردیده و با هم پسرعمو هستند برسر املاک موروثی اختلافی دارند دریودن ( Daryodhana ) که رئیس یکی از این دو گروه است حاضر نمیشود که سرسوزنی از املاک موروثی را در اختیار برادرزاده هایش بگذارد . از طرف دیگر ارجن ( Arjona ) رئیس گروه دومی تا سرحد امکان برای بدست آوردن حق خود و برادرانش کوشش نموده است ولی تمام سعی او بهدر رفته است . وقتی ارجن موضوع را بدین منوال می بیند عجز و التماس را کنار گذاشته و برای جنگ بر علیه دریودن آماده می شود و عاقبت الامر جنگ میان آنان شعله ور می گردد .

در میدان جنگ صفوف فشرده لشکریان دوطرف برای جنگ و کشت و کشتار آماده فرمان هستند . ارجن مسلح در ارابه جنگی نشسته است و وظیفه ارابه کشی را استاد روحانیش کشن ( Keshan یا Krishna ) که در عنوان فوق به لقب عارف هندی یاد شده است به عهده دارد . ارجن ساکت است و در افکار دور و درازی غوطه می خورد و آثار غم از جبینش هویدا است . کشن که متوجه این حالت شده میگوید : امروز روز جنگ و نبرد است و تو در برابر دشمن قوی قرار داری چرا چنین افسرده به نظر می رسی ؟ حال آنکه باید تیر در کمان بگذاری و پیکار نمائی . ارجن میگوید : ای استاد روحانی من در درمیان کسانی که تو دشمنان من خطابشان می کنی اقوام و خویشاوندان خودم را می بینم ، لذا نمی توانم به خود بقبولانم که خون خویشاوندانم را به خاطر قطعه زمین بی ارزش بریزم . این حکایت در ابیات زیر به نظم آمده است :

همه خویش و قوم و تبار من اند      مگر روکنی کار زار من اند  
که گرم و غاشد به خویشان خویش      که اعضای خود را نمودست ریش

درین کار چیسران کارم بسی  
 لبم خشک و موبرتنم خاست است  
 ز دستم قریب است افتد کمان  
 گرفتم به خویشان ظفر بسافتم  
 چه لذت که از قوم یک کس نماند  
 اگر قوم شد کشته از دست من  
 وگر کشته گردم من از دستشان  
 ز تخت و زجاج و زملک ای حبیب  
 اگر چند با ما بدی کرده اند  
 مگر جنگ کردن نباید مرا

چون کشن دید که ارجن برای جنگ آماده نیست سخن را چنین آغاز نمود :

دلش خون زاندیشه چون کشن دید  
 نزیید چنین گفتگو کردند  
 جگر کردند شهرة عالم است  
 تو آن گفتگو کرده ای اختیار  
 مده همت از دست در رزمگاه  
 ندانی که جرأت به جنت برد  
 به میدان کین چون دلیران درآ  
 چو خورشید با تیغ عربان درآ

ولی این پند و نصیحت استاد روحانی بردل ارجن اثری نگذاشت .

بگفتا که مختار من جنگ نیست  
 از این پادشاهی گدائی خوش است  
 اگر تیغ من قتل ایشان کند  
 که خصمی اخوان بجز ننگ نیست  
 به تکلیف من گر نیائی خوش است  
 چه حاصل که خاطر پریشان کند

ازین فتح خوشتر هزیمت بود      کناره گرفتن غنیمت بود  
 به خون لقمه آلوده بردن به کام      بود سخت مکروه نسی بل حرام  
 برین هم ندانم که باید ظفر      کرا شاهد ملک آید به بر  
 کرا تحت فرماندهی می دهند      کرا تخته برخاک میدان نهند  
 دستم نمی آید این گونه جنگ      ازین بیش برمن مکن کار تنگ

کشن دوباره زبان پند و نصیحت را گشود و فرق بین جسم و جان را  
 نشان داد و گفت مرگ برای جسم است نه برای روح . علاوه بر این توجنگ  
 پیشه‌ای و وظیفه‌ات جنگ کردن است :

سخن کشن سر کرده خنده زنان      که ای غافل از سر کار جهان  
 چه بیهوده غم می خوری دم به دم      که سودی نمی بخشد این رنج و غم  
 غم او بخور محنت او بکش      که بی او به حرمان رود جان خوش  
 غم آن بخور کونیاید به کار      بیا بر سخنهای من گوش دار  
 من و تو دگر هر چه موجود هست      همیشه گرفتار این بود هست  
 به هر سه زمانیم در این جهان      به تغییر و تبدیل و نام و نشان  
 تغییر به جسم است و جان فارغ است      حوادث بر این است و آزار غ است  
 زمانه به يك وضع بودی اگر      نمی یافت فرزند جای پدر  
 غم این عزیزان چرا می خوری      چرا پرده راز را می دری  
 تن هر کسی همچو جامه بود      شود پاره هر گساره کهنه بود  
 به پوشنده جامه جان است نام      خیال فنا گشتنش هست خام  
 چه یسارای تو تا کسی را کشی      به میدان بنه پا به صد دلخوشی  
 هر آن کس که آگاه این راز هست      بر هوشمندان سرافراز هست

بود شادی و غم یکی پیش او	همیشه فراغت بود کیش او
فنا نیست بر گسل بود بر سبو	پراکندگی را به ترتیب جو
شناسند مردان اسرار بین	که دائم بود ذات جان آفرین
اگر اعتقاد تو ارجن چنین ست	که جان نیز مخلوق جان آفرینست
بر این هم غم و غصه ات کی رواست	که مخلوق را پیش راه فناست
اگر جان فنا می شدی ای عزیز	بجا بود از کشت و خونت گریز
چو جان را فنا نیست این فکر چیست	همه زنده هستند پس مرده کیست
میندیش هرگز ز مرگ و عذاب	ز میدان مردان رخ خود متاب
به کاری که مأمور هستی بکن	به جنگ آوری چیره دستی بکن

اصرار کرشن بر انجام وظیفه است وی معتقد است که انجام دادن وظیفه در اختیار انسان است ولی نتیجه اش در دست خدا .

نکو کار را تا توانی بکن	به نیکو و روش زندگانی بکن
ز اعمال صورت گرفته جهان	ز اعمال آمد جحیم و جنان
عمل می رساند به حد کمال	عمل می رهاند ز بند و بال
چو کامل شوی ترك آن بسایدت	فراغت ز هر کار می شایدت
عمل کن، عمل کن که خامی هنوز	مکن ترك آن ناتمامی هنوز
نخستین عمل بعد زین ترك کار	اگر می نمائی شوی رستگار
عمل هر که بهر خدا می کند	به منزل گه قدس جا می کند
برای خدا کن همه کارها	مجو هیچ پاداش کردارها

اگرچه سخنان استاد روحانی بر ارجن مؤثر افتاد و در این جنگ پیروز شد ولی در این جا ما از این داستان صرف نظر کرده به اصل موضوع و نتیجه آن می پردازیم .

هندوها دارای شش فلسفه هستند که عبارتند از :

- (۱) سانکهییه SANKHYA وحدت و کثرت
- (۲) یوگک YOGA راه عمل
- (۳) نیای NYAYA منطق و عدالت
- (۴) ویشیشک VAISESIKA منطق هندی با خصوصیات ظاهری
- (۵) میمانسا MIMAMSA تقلید یا پیروی احکام دینی
- (۶) ویدانت VEDANTA عرفان ۳

(اصطلاحات فوق ترجمه آزاد از زبان سانسکریت است) و گیتا چکیده تمام این شش فلسفه می باشد. ما در اینجا از همه آنها ذکر نمی نمودیم فقط در باره کرم یوگک (KARMA YOGA) یا راه عمل که بخش اول این صحیفه علم و دانش می باشد صحبت خواهیم کرد. در این فلسفه آنچه اهمیت دارد این نکته می باشد که هر شخصی میبایست وظیفه خود را انجام بدهد. طبق این اصل اگر قصابی حیوانات را می کشد هیچوقت مرتکب گناهی نمیشود بلکه کاری که به او محول گردیده است انجام می دهد. بنابراین هرگز دچار عذاب الهی و مورد عتاب نخواهد گردید.

اساس این فلسفه بر این است که در دنیا نمیتوان کسی را بدون کار یافت بدین معنی که اگر گروهی با دست و پا کار نمی کنند حداقل با فکر کردن مغزشان در حال کار کردن است و اگر کسی در خواب بوده و مغز و بدنش هردو استراحت می کنند قلبش دارای تپش و حرکت است.

انجام وظیفه یا عمل خیر دارای دو جنبه است یکی برای صله و ثمره و

دیگری بدون انتظار سود و زیان و فقط به پاس خاطر خدا انجام دادن. این نوع عمل را به زبان سانسکریت نش کام کرم ( NESH KAMA KARAMA ) میخوانند یعنی خدمت و انجام وظیفه خالصانه و بی غرضانه که از بهترین نوع خدمات به شمار می رود .

چنانکه صائب تبریزی می گوید :

نیست تا پاک از غرضها در سخاوت سود نیست

در تلاش نام سیم و زر فشاندن جود نیست

عملی که بدون انتظار پاداش و نتیجه انجام می گیرد دارای اوصاف حمیده بسیار است که مهمترین آن اینست که موجب رضای آفریدگار بوده و آدمی را از قیود و نتایج رهائی بخشیده به حق واصل میگرداند ، و او را از رفت و برگشت از این جهان فانی برای همیشه آزاد می سازد .

نکته جالب توجه اینست که مولانا در مثنوی خود در داستان اول صحبت شیر و نخجیران مفصلاً این موضوع را شرح داده است . گرچه مولانا نیز اصل این مطلب را بنا بگفته خود از کلیله و دمنه اقتباس کرده است :

از کلیله بازجو آن قصه را و اندر آن قصه طلب کن حصه را

در داستانهای کتاب پنج تنتر ( PANCTANTRA ) این صحبت ، میان شیر و روباه اتفاق افتاده است و تحت عنوان « زورمند کسی است که خردمند است » ( یا بقول فردوسی طوسی : توانا بود هر که دانا بود ) ذکر گردیده است . مولانا قصه را تا اندازه ای طولانی کرده و در ضمن گفتگو را به مسئله جهد و توکل که یکی از مهمترین مسائل فلسفه اسلامی است کشانده و در زبان بحث و گفتگوی حیوانات شیر را طرفدار جهد یا عمل و نخجیران را جانبدار توکل نشان داده است :

گر توکل می کنی در کار کن کسب کن پس نکیه بر جبار کن



اگر فرضاً ما درباره تمام جریان و گفتگوئی که در مثنوی راجع به شیرو و نخجیران رفته آگاهی نداشته باشیم باز هم مشاهده میکنیم مصراع دوم بیت فوق تأیید کننده مطالب فوق است و موضوع نش کام کرم در آن گنجانیده شده است .

باید در اینجا این نکته را هم اضافه نمود که بودائیان هم معتقد به نش کام کرم ( عمل خالصانه ) میباشند ولی چون آنها درباره وجود پروردگار عقیده ای ابراز ننموده اند سبب پیروی این عمل را برای رهائی از بدن و از قيود تناسخ و به دست آوردن نروان ( NIRVANA نجات ) انجام میدهند. آنچه برای ما فوق العاده جالب توجه و شگفت آور است این است که مولانا جلال الدین رومی به چه صورت و از کجا در فلسفه هندوها تبحر یافته زیرا واضح است که بلخ ( زادگاه مولانا ) مانند دیگر نقاط خاور میانه تحت تأثیر مراکز تبلیغی دین بودا قرار داشته و در آنجا خانقاه بودائیان هم وجود داشته است . اگر مولانا از فلسفه بودائیان اقتباس و یا پیروی می کرد این امر طبیعی بود و میشد حدس زد که شاید او در اثر تماس بایکی از مسلمانانی که قبلاً دارای دین بودا بوده ( مانند جعفر برمکی که بودائی بوده و بعداً مسلمان شد ) عقائد وی را قبول نموده و بعدها آن را جامه و لباس اسلامی پوشانده ولی این امر مسلم است که مولانا همچون البیرونی به این سوی شبه قاره نیامد و زبان سانسکریت هم نیاموخت و ضمناً نمیتوان قیاس کرد که بایکی از برهمنان برخورد پیدا نموده و فلسفه هندوها را از وی آموخته است زیرا تا يك قرن پیش اعیان و اشراف هندوها و خصوصاً برهمنان مسافرت به خارج از کشور را بد دانسته و اگر خارج از مملکت می رفتند و یا بسا خارج چین تماس پیدا می کردند در

اجتماع ناپاک خوانده میشدند .

مولانا نه تنها درباره نش کام کرم مطابق فلسفه هندوها صحبت کرده بلکه تئوری تکاملی انسانی را هم که آورده است شبیه افسانه‌های اسطوره‌ای تکامل هندوها می‌باشد . هندوها دارای این عقیده هستند که برای بهبود دنیا خدا نه مرتبه در کالبد جانداران مختلف ظهور کرد و این نه کالبد عبارتند از :

(۱) ماهی (۲) لاک پشت (۳) خوک (۴) شیر آدم‌نما - جاننداری که نیم بالا تنه آن چون شیر است و نیم دیگرش مانند انسان می‌باشد . (۵) مرد کوتاه قد (۶) براهمن جنگگ پیشه یا سرباز درویش مشرب (۷) شاهزاده (۸) کرشن یا کریشتا (۹) بودا . آخرین مرتبه یزدان خود را به پیکر انسانی (مانند مهدی معهود یا شاه بهرام ورجاوند) بروز خواهد داد :

مولانا چگونگی تکامل را چنین اظهار می‌نماید :

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از پشه	تا برآرم از ملائک بال و پر
از ملک هم بایدم قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو	کل شیء هالک الا وجهه

نتیجه‌ای که از تمام این بحث گرفته می‌شود این است که هدف و اندیشه مردان بزرگ جهان با وجود بعد زمان و دوری مکان و اختلاف زبان و تفاوت در انتخاب راه بسیار بهم نزدیک بوده و در بعضی موارد می‌توان گفت کاملاً مطابق با هم می‌باشد .

لازم به تذکر نمی‌بیند که آیاتی از قرآن مجید و فرمایشات رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و سلم ، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و اقوال عرب که در این مورد آمده است نیز اضافه شود زیرا بحث فوق صرفاً از دیدگاه هندوها بررسی گردیده است .

### یادداشتها

۱- کشن : به زبانهای محلی هند به کسر اول و فتح دوم تلفظ می‌شود ولی در سانسکریت شکل فصیح این واژه کرشن ( به کسر اول و سکون دوم و سوم و فتح چهارم ) است و چون نون این کلمه مفتوح است بدین سبب اروپائیان این را کریشنامی خوانند و همچنین است کلمات دیگر. ری از قبیل کرم‌یوک ، نش کام کرم و نروان و غیره .

۲- آیاتی که در اینجا نقل گردیده است تلخیصی است از فصل اول و دوم کتاب معروف به بگوت گیتا که تقریباً صدسال پیش به زبان فارسی بصورت نظم ترجمه گردید . اسم مترجم آن دقیقاً معلوم نشده است .

۳- نظر به این که اصطلاحات زبان سانسکریت به زبان فارسی بسیار نزدیک و مشابه است لذا سعی گردید که در ترجمه از لغات و خط فارسی استفاده شود نه زبان انگلیسی زیرا اگر به لاتین نوشته شود از نظر تلفظ و درک حرکات تا حدودی مشکل خواهد بود . چنانکه در این مقاله در تأیید گفتار فوق نمونه‌هایی از هر دو صورت ذکر شده است .

۴- ویشیک : به هر دو یای مجهول .

۵- ویدانت : به یای مجهول .